

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بسمله» بازارفرینی کتبیبه سنگ نوشت مسجد کبود تبریز به خط ثلث (۸۷۰ هجری قمری)



زنانه شدن فقر

مطالعه مردم نگارانه
خرده فرهنگ زنان فروشنده
در مراکز خرید تبریز

نویسنده:

لیلابایی

زیر نظر:

اصغرایزدی جیران

عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز

سرشناسه: بابایی، لیلا، ۱۳۷۵-
عنوان و نام پدیدآور: مطالعه مردم‌نگارانه خرده‌فرهنگ زنان فروشنده در مراکز خرید تبریز/
نویسنده لیلا بابایی؛ زیرنظر اصغر ایزدی جیران.
مشخصات نشر: تبریز: شورای اسلامی شهر تبریز، مرکز پژوهشها، انتشارات، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۹۹ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۹۶۸۱-۰-۰-۰
فیبیا وضعیت فهرست نویسی:
یادداشت: عنوان دیگر: زنانه شدن فقر؛ مطالعه مردم‌نگارانه خرده‌فرهنگ زنان فروشنده در مراکز خرید تبریز.
یادداشت: بالا عنوان: زنانه شدن فقر.
یادداشت: کتابنامه: ۹۷ - ۹۹.
عنوان دیگر: زنانه شدن فقر.
موضوع: دست‌فروشان خیابانی -- ایران -- تبریز
Street vendors -- Iran -- Tabriz
زنان -- ایران -- تبریز -- وضعیت اقتصادی
Women -- Iran -- Tabriz -- Economic conditions
زنان -- اشتغال -- جنبه‌های اجتماعی -- ایران -- تبریز
Women -- Tabriz -- Social aspects -- Employment -- Iran --
فقر -- جنبه‌های اجتماعی -- ایران -- تبریز
Poverty -- Social aspects -- Iran -- Tabriz
ایزدی جیران، اصغر، ۱۳۶۲-
شورای اسلامی شهر تبریز، مرکز پژوهشها، انتشارات
۹۹ الف / HF۵۴۵۹
۳۸۱/۸۰۹۵۵۳۲۲
۱۰۴۱۵۷۹۸
فیبیا شماره کتابشناسی ملی:
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبیا

زنانه شدن فقر مطالعه مردم‌نگارانه خرده‌فرهنگ زنان فروشنده در مراکز خرید تبریز



انتشارات

مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی
کلان‌شهر تبریز



rctabriz.ir

- نویسنده: لیلا بابایی
- زیرنظر: اصغر ایزدی جیران
- صفحه‌آرا: سهیلا یوسفی
- چاپ اول: تابستان ۱۴۰۵
- شمارگان: ۵۰۰ نسخه
- چاپ و صحافی: ولیعصر
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۹۶۸۱-۰-۰-۰
- قیمت: ۳۰۰ هزار تومان

© کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

- تبریز
- بزرگراه پاسداران
- کوی فرشته جنوبی
- ساختمان شورای اسلامی شهر تبریز
- تلفن: ۴۱۵۱۰۲۲۲ (۰۴۱)

فهرست

مقدمه ناشر.....	۹
پیشگفتار.....	۱۱
درباره این کتاب.....	۱۳

فصل اول

مقدمه.....	۱۵
زنانه شدن فقر.....	۱۹
ایتر سکشنالینی.....	۲۲
پیشینه تحقیق.....	۲۵
ورود به میدان و سایت های میدانی.....	۲۹

فصل دوم

جنس کار.....	۳۳
زنان جوان کم سواد مجرد: ظهور روابط قدرت در فروشگاه ها.....	۳۵

- جبر یا آزادی: خاستگاه طبقاتی یک شغل ۳۹
- عادت و هابیتوس سخت: دهه هشتادی‌های مجرد / دهه هفتادی‌های
طلاق‌گرفته ۴۲
- محلّه، پاساژ و جنسِ کار: از فاصله‌گیری تا نزدیکی ۴۵
- شبیه شدن به نمادهای طبقه‌ی متوسط: فرهنگ قسطی و اسیر نیازهای جدید ۴۸

فصل سوم

- مشتری‌ها و کارفرماها: فروشگاه همچون جامعه ۵۳
- پاسخگو بودن و همراه بودن ۵۶
- همراهی با مشتری به مثابه خشونت ۵۷
- پرسه‌زنی یا ضرورت ۵۹
- مشتری خداست ۶۱
- ارتش ذخیره‌ کار و ناامنی: بدون بیمه، بدون قرارداد ۶۳
- اروسِ فروشندگی: طبقه و میل جنسی کارفرما ۶۵
- صمیمیت یا رسمیت: روابط بین صاحبان مغازه‌ها ۶۷
- نظارت بر فروشنده‌ها: دوربین‌ها و چشم سراسرین ۷۰

فصل چهارم

- بمیر و بخند ۷۳
- حتی اگر مرده هم باشی باید لبخند بزنی: اجتماعی‌شدن در کار ۷۵
- برای من تبلیغ کن: لباس کار یا لباس فروش ۷۸
- «این‌ها یک بُر و رویی دارند»: تن به مثابه ویتترین فروش ۸۰
- تعرض و خشونت: بدن به مثابه ابزار کار و تعرض ۸۳

فروشگاه همچون قلمرو خصوصی: ابژه‌های جنسی و تنوع‌طلبی.....	۸۵
ساعات کار و سلامتی: زندگی نکردن.....	۸۶
۳. بیگانگی از کار.....	۸۸
نتیجه‌گیری.....	۹۰
راهکارها و پیشنهادها: اصلاح ساختارهای انضباطی و کاهش آسیب‌پذیری زنان	
فروشنده.....	۹۳
۱. اصلاحات ساختاری و سیاست‌گذاری در محیط کار (محور کلان).....	۹۳
۲. توانمندسازی فردی و افزایش آگاهی حقوقی (محور فردی).....	۹۴
۳. ترویج فرهنگ کار عادلانه و مبارزه با شیء‌انگاری (محور اجتماعی).....	۹۵
سخن پایانی.....	۹۶
منابع.....	۹۷

مقدمه ناشر

این پرسش که «چگونه با مسائل‌مان روبرو شویم؟» دلمشغولی مهمی برای مدیران، متولیان و نخبگان شهرهاست. کوشش‌های پدافند برای یافتن پاسخ‌های مطلوب به این پرسش اساسی، حتی اگر لزوماً به حل مسائل شهری ختم نشود، موجب رشد دانش شهری در جوامع مختلف شده است. جامعه شهری ایران نیز همپای تحولات جهانی، با دسته‌ای از مسائل روبروست که نمی‌توان آنها را انکار کرد یا نادیده گرفت یا حتی تعلیق نمود. گریزی از درگیری با این مسائل نیست و هرگونه تاخیر در درک و حل آنها، هزینه‌های جبران‌ناپذیری برای امروز و فردای ما تحمیل می‌کند.

در مواجهه با مسائل شهری، نخستین ضرورت، درک صحیح از مسائل است؛ درک صحیح یعنی اشراف بر زمینه‌ها، ابعاد و پیامدهای مسئله و نتیجه چنین درکی، طراحی درست صورت مسئله خواهد بود. واضح است که در فقدان صورت مسئله درست، راه‌های حل مسئله به روی ما بسته خواهد بود و جز ائتلاف زمان و منابع، نصیبی نخواهیم داشت.

بر این اساس، سیاست‌گذاران شهری، می‌کوشند با بکارگیری شیوه‌های روزآمد و کارآمد در طراحی درست صورت مسائل شهری، نیروهای موجود و در دسترس را برای حل مسائل

تجهیز کنند. پژوهش‌های شهری، معطوف به چنین رسالتی شکل می‌گیرند و تبدیل به رکن سیاست‌گذاری و مدیریت شهری می‌شوند. مطالعه تجربه‌های مدیریت شهری در ایران و سایر جوامع حکایت از این دارد که مدیریت‌های مطلوب، با پژوهش‌های مسئله‌محور و موثر پیوند دائمی دارند. این رویکرد، البته امروز از امری ویتروینی به ضرورتی انکارناپذیر تبدیل شده است و سیاست‌گذاران شهری، بی‌توجه به چنین ضرورتی، توفیق چندانی در گره‌گشایی و اعتلای شهرها نمی‌یابند.

مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی کلانشهر تبریز، به عنوان بازوی پژوهشی و کارشناسی نهاد مردمی شورای اسلامی شهر، رسالتی در همین مسیر بر دوش دارد. ارتباط مستمر با جامعه دانشگاهی، کارشناسان و پژوهشگران حوزه‌های مختلف مدیریت شهری، ارجاع مسائل شهر به ایشان و دریافت پاسخ‌های راهگشا و موثر برای حل مسائل، زنجیره اقدامات مرکز را شکل می‌دهد.

بخشی از یافته‌های پژوهشی در قالب گزارش‌های کارشناسی، به صورت عمومی عرضه می‌شود. مخاطب این گزارش‌ها، سیاست‌گذاران، مدیران و افکار عمومی است. بخش دیگری از دستاوردهای پژوهشی، با هدف تولید ادبیات، تقویت دانش شهری و دامن زدن به گفتگوهای انتقادی، در قالب کتاب منتشر می‌شود. ارزش‌های پیدا و پنهان آثار مکتوب، بر کسی پوشیده نیست. ما امیدواریم مجموعه آثار منتشر شده توسط این مرکز، به پشتوانه نقد و نظر اصحاب فکر، صاحبان اندیشه و تجربه در امور شهری، سهمی در درک و حل مسائل و در نهایت، بهبود وضعیت و کیفیت زندگی شهری داشته باشد.

روح‌الله رشیدی

رئیس مرکز پژوهش‌های شورای اسلامی کلانشهر تبریز

پیشگفتار

پژوهش میدانی لیلا بابایی در مورد زنان فروشنده در پاساژها، یک اثر دیگر از مجموعه مطالعات مردم‌نگاری شهر تبریز است که اکنون در قالب کتابی کوچک تقدیم خوانندگان می‌شود. خرسندم که پژوهشگر، با برگرفتن رویکرد مردم‌نگاری، کوشیده تا به دنیای آدم‌ها نزدیک شود؛ کسانی که اغلب شهرنشینان آنها را از خلال تعاملات گذرا هنگام خرید در ساختمان‌هایی لوکس دیده‌اند. این جا قصه‌هایی وجود دارند که ارزش گفتن داشتند. ظاهر و باطن فروشنده‌گی چه چیزهایی از جامعه و فرهنگی خاص در مورد و در میان زنان جوان آشکار می‌سازد؟ مسئله جنسیت کانون این مطالعه مردم‌شناختی بود تا بتوان آن را از خلال پیوند با حوزه‌های دیگر تعمیق داد.

موضوع کتاب از آن دست موضوعاتی بود که اشخاص کمتر حاضر به همکاری با محققان می‌شوند. در شرایط نابرابر کار و امکان‌های استثمار بسیاری که زنان آنها را تجربه می‌کردند، واهمه از به صدا درآوردن خود، بخشی از وضعیت ناامنی شغلی بود که در مسئله رابطه پژوهشی و مشکلات روش‌شناختی آشکار می‌شد. به همین سبب، تقلای لیلا

بابایی آن بود که تا حد ممکن، روایت کردن رنج‌های پنهان را ممکن کند. به خاطر هم‌جنسیتی پژوهشگر با افراد (دوستان) مورد مطالعه است که ما بخت این را داریم که حالا شنونده گوشه‌های جهانی باشیم که در غیر اینصورت رخ نمی‌داد. سهم من در این کتاب، کمک به سازماندهی متن و پیشنهاد تحلیل‌های اولیه برای توصیف‌هایی بود که پژوهشگر از میدان با خود آورده بود. تجربه زیستن دختران و زنان دهه هفتادی و هشتادی در این پژوهش، در رابطه بین کارفرماها و مشتری‌ها، در فضای فروش کالاها شکل می‌گیرد. مردم‌نگاری لیلابابایی ما را به لحظه‌ها و تجربه‌هایی می‌برد که طبقه، فرهنگ جذب مشتری، شرایط کار ناایمن، سکسوالیته و بدن در هم تنیده می‌شوند تا وضع انسانی خاصی را تعین بخشد. امید دارم، خواندن این اثر به فهم بهتر و همدلی کردن با دختران و زنانی در شهر تبریز کمک کند که اغلب دیده نمی‌شوند؛ تا شاید بتوان شعار استادیومی «آذربایجان قیزلاری، گویلرین اولدوزلاری» (دختران آذربایجان، ستارگان آسمان) را در عمل برای همه زنان محقق کرد.

اصغر ایزدی جیران

درباره این کتاب:

این کتاب از دل میدان نوشته شده است؛ از میان ویرین‌ها، شیفت‌های طولانی، بدن‌هایی که ساعت‌ها ایستاده‌اند، لبخندهایی که همیشه از سر رضایت نیستند و سکوت‌هایی بیشتر از کلمات معنا دارند. «زنانه شدن فقر» در اینجا نه یک مفهوم آماری است و نه یک مسئله انتزاعی سیاست‌گذاری، بلکه تجربه‌ای روزمره، انباشته و تدریجی است که در زیست زنان شهر تبریز جریان دارد.

این پژوهش، نه با قصد نمایندگی یک «صدای واحد»، بلکه با گوش سپردن به صداهای متکثر زنان فروشنده شکل گرفته است؛ زنانی با سنین مختلف، موقعیت‌های طبقاتی ناهمگون، مسیرهای تحصیلی ناتمام، وضعیت‌های تأهل متفاوت و جایگاه‌های نابرابر در نظم شهری. آنچه این صداها را به هم پیوند می‌دهد، نه شباهت کامل تجربه‌ها، بلکه قرارگرفتن در یک میدان مشترک از ناامنی، تنظیم مداوم بدن و احساس، و تعلیق آینده است.

شهر، در این روایت، صرفاً پس‌زمینه نیست. مراکز خرید، پاساژها و مال‌ها به مثابه فضاهای اجتماعی دیده شده‌اند؛

فضاهایی که در آن‌ها روابط قدرت، اخلاق کار، جنسیت، نظارت، میل و مصرف به هم گره می‌خورند. فروشندگی برای زنان مورد مطالعه، نه انتخابی آزاد و نه جبر مطلق، بلکه شکلی از «امکان محدود» است؛ راهی برای ماندن، دوام آوردن و گاه شبیه شدن به تصویری که خود بازار تولید کرده است. رویکرد این کتاب مردم‌نگارانه است و تلاش کرده فقر را نه فقط در سطح درآمد، بلکه در سطح بدن، احساس، زمان، روابط و افق‌های آینده بفهمد. فمینیسم اینترسکشنال چارچوبی فراهم کرده تا نشان داده شود چگونه ستم جنسیتی، نابرابری طبقاتی، سن، وضعیت تأهل، موقعیت مکانی و نظم اخلاقی مسلط، به طور هم‌زمان تجربه فقر را شکل می‌دهند؛ بی آن‌که بتوان هیچ‌یک از این ابعاد را به تنهایی و جدا از دیگری فهم کرد.

این کتاب ادعای ارائه نسخه‌های نهایی یا راه‌حل‌های فوری ندارد. هدف آن، مرئی کردن تجربه‌هایی است که معمولاً عادی، طبیعی یا «قسمتی از کار» تلقی می‌شوند. امید آن است که این روایت میدانی، امکان اندیشیدن دوباره به نسبت میان شهر، کار، جنسیت و فقر را فراهم کند؛ نه از بالا، بلکه از دل زندگی روزمره.

فصل اول

مقدمه

- زنانه شدن فقر
- اینترنت سکشنالینی
- پیشینه تحقیق
- ورود به میدان و سایت های میدانی

زنانه شدن فقر به طور سنتی با شاخص «زنان سرپرست خانوار» سنجیده شده است. این شیوهی سنجش، اگرچه برای سیاست‌گذاری و تولید آمار رسمی کارآمد به نظر می‌رسد، اما در عمل بخش وسیعی از تجربه‌ی فقر زنان را از میدان دید خارج می‌کند. اتکای صرف به این شاخص، فقر را تنها در نقطه‌ای خاص، یعنی لحظه‌ی فروپاشی خانواده یا خروج رسمی زن از ساختار سرپرستی مردانه، قابل رؤیت می‌سازد؛ در حالی که تجربه‌ی فقر برای بسیاری از زنان، پیش از این نقطه آغاز شده و در اشکال نامرئی‌تری جریان دارد.

در ایران، روندهای جمعیتی سال‌های اخیر نشان می‌دهد که سن ازدواج افزایش یافته، میزان طلاق روندی صعودی دارد و بر تعداد زنان مجرد افزوده می‌شود. بر اساس داده‌های سازمان ثبت احوال کشور، میانگین سن ازدواج در بهار ۱۴۰۲ برای مردان ۳۰٫۷ سال و برای زنان ۲۶٫۵ سال بوده است. همچنین، طبق آخرین سرشماری‌های پایگاه اطلاعات جمعیتی کشور، بیش از ۱۱ میلیون نفر در سن متعارف ازدواج قرار دارند یا از آن عبور کرده‌اند، اما هرگز ازدواج نکرده‌اند؛ که از این میان، سهم زنان اندکی بیش از مردان است. این آمارها نه فقط نشانه‌ای از تغییر الگوهای ازدواج، بلکه بیانگر گسترش وضعیتی‌اند که در آن زنان بیشتری

خارج از چارچوب‌های تثبیت‌شده‌ی حمایت خانوادگی زندگی می‌کنند، بی‌آن‌که الزاماً در طبقه‌بندی‌های مرسوم فقر جای بگیرند.

در چنین زمینه‌ای، زنانه‌شدن فقر دیگر صرفاً به معنای افزایش تعداد زنان فقیر نیست، بلکه به معنای تغییر شکل، مسیر و مکان تجربه‌ی فقر است. فقر، به تدریج از درون خانواده به حاشیه‌های ناپایدار استقلال زنانه منتقل می‌شود؛ به فضاهایی که زنان نه در جایگاه وابسته‌ی رسمی هستند و نه از امنیت شغلی، بیمه‌ای و نهادی برخوردارند. این وضعیت معلق، همان جایی است که بسیاری از اشکال فقر زیسته می‌شوند، بی‌آن‌که در آمارهای رسمی ثبت شوند یا در سیاست‌های حمایتی به رسمیت شناخته شوند.

این پژوهش از همین نقطه آغاز می‌شود: از فاصله‌ی میان آنچه در گزارش‌ها دیده می‌شود و آنچه در میدان اتفاق می‌افتد. تمرکز مطالعه بر زنانی است که در مراکز خرید شهر تبریز به فروشندگی اشتغال دارند؛ زنانی که اغلب جوان، کم‌درآمد، فاقد امنیت شغلی و در بسیاری موارد مجرد یا تجربه‌کرده طلاق هستند. فروشندگی، در اینجا نه صرفاً یک شغل، بلکه شکلی از سازمان‌یافتگی زندگی روزمره است که بدن، زمان، احساسات و روابط فرد را درگیر می‌کند.

انتخاب فروشندگی به عنوان میدان پژوهش تصادفی نیست. فروشگاه‌ها مکان‌هایی هستند که در آن‌ها فقر پنهان می‌شود، خود را تنظیم می‌کند و به شکلی «قابل تحمل» به نمایش درمی‌آید. زنان فروشنده درست در نقطه‌ای ایستاده‌اند که مصرف و محرومیت، دیده‌شدن و نادیده‌گرفته‌شدن، و ارزش اقتصادی و بی‌ثباتی اجتماعی به طور هم‌زمان در آن حضور دارند. آن‌ها در ویت‌ترین‌ها حاضرند، اما در تصمیم‌گیری‌ها غایب؛ در مرکز شهر دیده می‌شوند، اما از مرکز سیاست‌گذاری شهری حذف شده‌اند.

این مطالعه تلاش می‌کند زنانه‌شدن فقر را نه به مثابه یک مفهوم انتزاعی، بلکه به عنوان یک فرآیند زیسته بررسی کند؛ فرآیندی که در آن فقر از طریق ناامنی شغلی، خشونت‌های روزمره، تنظیم بدن، کار عاطفی، و محدودشدن افق‌های آینده بازتولید می‌شود. در روایت‌های زنان فروشنده، فقر اغلب نه به صورت «کمبود

درآمد»، بلکه در قالب خستگی مزمن، اضطراب دائمی، تعلیق در تصمیم‌گیری برای آینده، و احساس فرسایش تدریجی بدن و روح تجربه می‌شود.

روش این پژوهش، مردم‌نگارانه است؛ بدین معنا که تلاش شده است تا روش حضور در میدان، گفت‌وگوهای عمیق، مشاهده‌ی مشارکتی و همراهی با تجربه‌های روزمره‌ی زنان، فهمی از فقر به دست داده شود که از دل زیست اجتماعی آنان برمی‌خیزد. مردم‌نگاری این امکان را فراهم می‌کند که فقر نه به عنوان یک متغیر، بلکه به عنوان شبکه‌ای از روابط، معناها و محدودیت‌ها درک شود؛ شبکه‌ای که بر انتخاب‌ها، احساسات و حتی رؤیاهای افراد سایه می‌اندازد. در این چارچوب، زنانه شدن فقر به معنای تمرکز هم‌زمان فقر و نابرابری بر بدن زنانه است؛ بدنی که باید کار کند، دیده شود، لب‌خند بزند، خود را تنظیم کند و در عین حال، امنیت و ثباتی برای فرد فراهم نیابد. فروشنده‌ی نمونه‌ای فشرده از این وضعیت است: کاری در دسترس، اما بی‌پشتوانه؛ قابل قبول از نظر اجتماعی، اما فرساینده؛ و ظاهراً موقتی، اما برای بسیاری به یک وضعیت طولانی مدت بدل می‌شود.

هدف این کتاب، ارائه‌ی یک روایت میدانی از این وضعیت و گشودن فضایی برای بازاندیشی در باب نسبت میان شهر، فقر و جنسیت است. این مطالعه مدعی ارائه‌ی راه‌حل‌های فوری نیست، بلکه می‌کوشد پیش از هر چیز، مسئله را آن‌گونه که در زندگی روزمره تجربه می‌شود، مرئی و قابل فهم کند. امید آن است که این روایت، بتواند سهمی هرچند محدود در گسترش دانش شهری و فهم عمیق‌تر از زنانه شدن فقر در بستر شهری ایران داشته باشد.

زنانه شدن فقر:

اصطلاح «زنانه شدن فقر» به الگوهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی‌ای اشاره دارد که در نتیجه‌ی آن‌ها، زنان به صورت نامتوازن‌تری نسبت به مردان در

معرض فقر قرار می‌گیرند. این مفهوم بر این واقعیت تأکید دارد که فقر نه به طور خنثی، بلکه در پیوند با جنسیت، به شکل نابرابر توزیع می‌شود. اگرچه این اصطلاح به طور کلی درباره‌ی وضعیت زنان به کار می‌رود و از این منظر، فقر زنان یک پدیده‌ی عمومی محسوب می‌شود، اما تجربه فقر در میان همه‌ی زنان یکسان نیست. زنانی که در نقطه‌ی تلاقی چندین عامل تبعیض قرار دارند. مانند زنان طبقات فرودست اقتصادی، زنان اقلیت‌های مذهبی، زنانی با سطح تحصیلات پایین یا دسترسی محدود به منابع اقتصادی نه تنها وضعیت نامساعدتری نسبت به مردان دارند، بلکه حتی در مقایسه با زنانی که صرفاً به دلیل جنسیت با تبعیض مواجه‌اند نیز آسیب‌پذیرترند. این وضعیت، همان چیزی است که کیمبرلی کرنشاو در مفهوم اینترسکشنالیتی (تقاطع‌یافتگی) به آن اشاره می‌کند (کرنشاو، ۱۹۸۹).

اصطلاح «زنانه شدن فقر» نخستین بار توسط دایانا پیرس در سال ۱۹۷۶ و در تلاش برای توصیف تغییرات جمعیت‌شناختی فقرا در ایالات متحده، از دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد، مطرح شد. پیرس نشان داد که هم‌زمان با کاهش کلی نرخ فقر در میان خانواده‌های آمریکایی از ۱۸٫۱ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۹٫۴ درصد در سال ۱۹۷۶ شمار خانوارهای فقیر زن سرپرست به طور چشمگیری افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که تعداد این خانوارها از ۱٫۹ میلیون به ۲٫۶ میلیون رسید و حدود یک سوم کل خانوارهای زن سرپرست در فقر به سر می‌بردند. مسئله‌ی اصلی این بود که چرا حضور زنان و فرزندان آن‌ها در میان جمعیت فقیر یا نزدیک به خط فقر به طور فزاینده‌ای پررنگ شده و چگونه ترکیب جمعیتی فقرا در چنین بازه‌ی زمانی کوتاهی دچار تغییر شده است (پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۸).

در ادبیات پژوهشی، «زنانه شدن فقر» دست‌کم در سه معنای متمایز اما مرتبط به کار رفته است. نخست، به این معنا که زنان نسبت به مردان نرخ بالاتری از فقر را تجربه می‌کنند (اووز، ۲۰۱۴). دوم، چنت (۲۰۰۶) بر شدت بیشتر فقر در میان زنان تأکید می‌کند و معتقد است که زنان نه فقط بیشتر، بلکه عمیق‌تر از مردان فقر را تجربه می‌کنند. سوم، این مفهوم به عنوان یک روند اجتماعی-اقتصادی در

نظر گرفته می‌شود که در آن، فقر به تدریج در میان زنان افزایش می‌یابد؛ به‌ویژه در ارتباط با افزایش خانوارهای زن سرپرست. در همین راستا، نوردروپ زنانه شدن فقر را فرایندی می‌داند که طی آن، فقر به‌طور فزاینده‌ای در میان افرادی متمرکز می‌شود که در خانوارهایی با سرپرستی زنان زندگی می‌کنند (مدیروس، ۲۰۰۸).

با این حال، محدود کردن زنانه شدن فقر به مسئله‌ی زنان سرپرست خانوار، تصویر ناقصی از واقعیت ارائه می‌دهد. زنان در سراسر جهان، صرف‌نظر از وضعیت تأهل یا سرپرستی خانوار، با ناامنی اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کنند و در تلاش برای دستیابی به منابع، ثبات و حفظ آن‌ها، در موقعیتی نابرابر نسبت به مردان قرار دارند. فقر زنان، همانند فقر مردان، پیامدهایی گسترده برای خانواده‌ها، کودکان و کل اقتصاد دارد، اما شیوه‌ی تجربه و پیامدهای آن، به دلیل نابرابری‌های جنسیتی، اغلب شدیدتر و پیچیده‌تر است. با وجود گذشت دهه‌ها از شناسایی پدیده‌ی زنانه شدن فقر و تأکید بر آثار مخرب آن، این روند نه تنها متوقف نشده، بلکه در بسیاری از جوامع بازتولید شده است.

ادبیات پژوهشی حوزه‌ی فقر نشان می‌دهد که مردان و زنان تجربه‌های متفاوتی از فقر دارند؛ با این حال، برجسته شدن مفهوم زنانه شدن فقر به‌طور مشخص، هم‌زمان با افزایش نسبت زنان سرپرست خانوار در ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت. این روند با یافته‌های آماری گسترده‌تری نیز همراه بود؛ از جمله این ادعا که حدود ۷۰ درصد فقیران جهان را زنان تشکیل می‌دهند و این نسبت در طول سال‌ها تغییر محسوسی نداشته است. در ادامه‌ی این بحث‌ها، رشد مشارکت زنان در فعالیت‌های غیررسمی شهری، به‌ویژه در جریان بحران‌های اقتصادی دهه ۱۹۸۰ در آفریقا و آمریکای لاتین، توجه پژوهشگران و نهادهای بین‌المللی را به خود جلب کرد.

سهم نابرابر و بیشتر زنان از فقر در مقیاس جهانی، اغلب در قالب مفهوم زنانه شدن فقر صورت‌بندی شده است. هرچند کمبود داده‌های معتبر درباره‌ی فقر به‌طور عام و فقر جنسیتی به‌طور خاص، هرگونه نتیجه‌گیری قطعی را با دشواری مواجه می‌سازد، اما این مسئله همچنان از سوی سازمان‌های بین‌المللی

و متخصصان توسعه مورد تأکید قرار می‌گیرد. تأکید بر اینکه زنان بین ۶۰ تا ۷۰ درصد فقیران جهان را تشکیل می‌دهند و این که احتمال فقر در میان آنان افزایش یافته است، به تدریج توجه برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران کشورهای در حال توسعه را به ابعاد جنسیتی فقر معطوف کرده است (محمدپور، علیزاده، ۱۳۹۰).

در نهایت، عوامل متعددی به عنوان متغیرهای مؤثر در شکل‌گیری و تداوم زنانه شدن فقر مطرح شده‌اند؛ از جمله نابرابری در حقوق شهروندی و آنچه زنان باید از آن برخوردار باشند، نابرابری در قابلیت‌ها که ریشه در نابرابری فرصت‌ها دارد، پیامدهای نابرابر سیاست‌های تعدیل ساختاری، زنانه شدن بخش غیررسمی اقتصاد، محرومیت زنان از امتیازهای اشتغال رسمی، و تضعیف یا فروپاشی شبکه‌های حمایت خانوادگی، قومی و اجتماعی. این مجموعه عوامل، نه تنها به زنانه شدن فقر انجامیده، بلکه موجب شده است گروه خاصی از زنان به‌ویژه زنان سرپرست خانوار به یکی از آسیب‌پذیرترین و فقیرترین گروه‌های اجتماعی بدل شوند.

اینترسکشنالینی:

مفهوم اینترسکشنالیتی^۱ نخستین بار توسط کیمبرلی ویلیامز کرنشاو^۲، فمینیست سیاه‌پوست، برای توضیح تجربه زنانی مطرح شد که ستم‌های زیسته‌ی آنان در هیچ یک از چارچوب‌های تک بعدی جنسیت یا نژاد به تنهایی قابل فهم نبود. کرنشاو برای توضیح این وضعیت، تبعیض را به عبور و مرور در یک چهارراه تشبیه می‌کند: «تبعیض مانند عبور و مرور در یک چهارراه است، ممکن است در یک جهت جریان یابد یا در مسیری دیگر. اگر سانحه‌ای در یک تقاطع اتفاق بیفتد، باعث و بانی آن می‌تواند ماشین‌های عبوری از هر کدام از این مسیرها و گاهی از همه‌ی مسیرها باشد... اما همیشه بازسازی یک تصادف آسان نیست. گاهی اوقات علائم ترمز و صدمات به سادگی نشان می‌دهد سوانح

1 - Intersection

2 - Kimberlé Williams Crenshaw

به طور هم زمان رخ داده است و تلاش ها برای یافتن راننده ی مقصر به ناکامی می انجامد» (کرنشاو، ۱۳۹۶: ۱۸).

نظریه اینترسکشنالیتی که در فارسی با معادل هایی چون «تقاطعی»، «گره گاهی»، «میان برشی»، «بینابخشی» و «هم بُرش گاهی» ترجمه شده است، چارچوبی تحلیلی برای مرئی ساختن تجربه های چندگانه فرودستی فراهم می آورد. این رویکرد نشان می دهد که روابط اجتماعی جنسیتی، طبقاتی، قومی، مذهبی و جنسی نه به صورت جداگانه، بلکه به مثابه شبکه ای درهم تنیده عمل می کنند. از این منظر، اینترسکشنالیتی صرفاً یک نظریه نیست، بلکه هم زمان رهیافتی شناخت شناسانه و استراتژی ای برای دستیابی به عدالت اجتماعی است. به بیان ساده، اینترسکشنالیتی تلاشی است برای وارد کردن صداها و بدن های به حاشیه رانده شده به نظام های اجتماعی ای که پیش تر از آن ها حذف شده اند. ایده ی محوری این نظریه بر درهم تنیدگی اشکال متنوع ستم تأکید دارد؛ از ستم جنسیتی و طبقاتی گرفته تا ستم نژادی، قومیتی، دینی، جنسی و مبتنی بر معلولیت. این درهم تنیدگی بدین معناست که مسئله ی جنسیت را نمی توان صرفاً در نسبت با ساختار پدرسالاری توضیح داد. از منظر اینترسکشنال، جهت گیری سیاسی فمینیسم تنها در پیوند با نقد هم زمان سایر ساختارهای سلطه گر از جمله سرمایه داری، نژادپرستی، ناسیونالیسم و نظام های اخلاقی مسلط معنا پیدا می کند. دقیقاً به همین دلیل است که نظریه پردازان اینترسکشنالیتی، برخلاف فمینیسم موج دوم غالب^۱ در غرب، تمرکز خود را صرفاً بر شباهت های میان زنان به عنوان یک جنس مشترک قرار نمی دهند، بلکه به همان اندازه بر تفاوت هایی دست می گذارند که به شکل گیری سلسله مراتب درون جامعه زنان می انجامد.

با توجه به این ویژگی، اینترسکشنالیتی بیش از همه از سوی «فمینیست های حاشیه ای» مورد استقبال قرار گرفته است؛ زنانی که تجربه زیسته آنان نه یک ستم

۱ - "Second Wave Feminism" اصطلاح به فمینیسم موج دوم اشاره دارد که در دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ در ایالات متحده و دیگر کشورها به وجود آمد. این موج بر روی مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی متمرکز بود و به چالش کشیدن نابرابری های جنسیتی و حقوق باروری زنان از جمله اهداف آن به شمار می رفت.

منفرد، بلکه ستمی مضاعف و چندلایه است. از نظر این گروه، فمینیست‌های جریان غالب که اغلب از طبقه متوسط شهری و برخوردار بوده‌اند در بسیاری از موارد قادر به درک ستم‌دیدگی آن‌ها نبوده‌اند؛ ستم‌دیدگی‌ای که حاصل هم‌زمان موقعیت فرودست طبقاتی و نژادی-قومیتی است (کالینز، ۲۰۱۷).

پاتریشیا هیل کالینز با طرح مفهوم «ماتریس سلطه» این نگاه را بسط می‌دهد و فهم ما از تقسیم‌بندی‌های اجتماعی را از مرزبندی‌های ثابت و قطعی به صورت‌بندی‌های سیال و موقعیتی منتقل می‌کند. بر این اساس، طبقات و گروه‌های اجتماعی نه ساکن‌اند و نه ذات‌گرا. دوری یا نزدیکی افراد به یکدیگر در ماتریس سلطه، بسته به آن‌که در هر مقطع کدام سازوکار قدرت فعال باشد، تغییر می‌کند. ممکن است دو نفر هر دو زن باشند، اما نزدیکی اجتماعی آن‌ها بر اساس شاخص‌هایی چون مذهب، نژاد، اخلاقیات، هویت جنسیتی یا طبقه دگرگون شود. از این منظر، هیچ گروه یا هویتی به تنهایی و مستقل از دیگری معنا ندارد؛ سفیدپوست، شیعه یا ترک تنها در نسبت با سیاه‌پوست، اهل سنت یا فارس به شاخص اجتماعی بدل می‌شود.

اینترسکشنالیتی همچنین توجه ما را معطوف می‌کند به این‌که هویت‌ها چگونه در تعاملات اجتماعی و از طریق نگاه دیگران ساخته می‌شوند. کالینز تأکید می‌کند: «این مثال‌ها نشان می‌دهند موقعیت‌های اخلاقی که از تجلی یکی از انواع خشونت سازمان‌یافته نجات یافته‌اند، در غیاب مسئولیت‌پذیری نسبت به دیگر خشونت‌های سیستمیک، فرسوده می‌شوند» (هیل کالینز، ۲۰۰۰: ۲۴۷). بدین ترتیب، این رویکرد از سطح ساختارهای کلان فراتر رفته و به حوزه روابط بین‌فردی و زندگی روزمره گسترش می‌یابد.

حوزه بین‌فردی، متشکل از روابط شخصی و واکنش‌های متقابل، نقشی اساسی در شکل‌دهی به زندگی روزمره دارد. کالینز بر این باور است که هرگونه تغییر اجتماعی پایدار، از همین سطح آغاز می‌شود؛ از جایی که فرد درک خود از تجربه‌ها و موقعیتش را بازاندیشی می‌کند. اگرچه انسان‌ها معمولاً در تشخیص تجربه‌ی تعدی و آشکال آشکار ستم دچار تردید نمی‌شوند، اما نخستین گام در

تغییر این حوزه، توجه به این مسئله است که «افکار و اعمال ما چگونه ناخواسته از تحقیر دیگری حمایت می‌کند» (کالینز، ۲۰۰۰: ۲۸۷).

بخشی از این گام نخست، مقابله با گرایش به هویت بخشی ظالمانه است؛ وضعیتی که در آن افراد تمایل دارند ستمی را که خود تجربه کرده‌اند برجسته سازند و سایر اشکال ستم را کم‌اهمیت بشمارند. در چنین وضعیتی، تجربه‌ی فردستی می‌تواند به‌طور پارادوکسیکال به جایگاه فردستی در برابر دیگران تبدیل شود. مثال‌هایی که کالینز ارائه می‌دهد از طرد زنان هم‌جنس‌گرا توسط یک زن سیاه‌پوست ناهم‌جنس‌گرا تا تحمیل باورهای مذهبی خاص در نظام آموزشی نشان می‌دهد که «ماتریس سلطه» به‌ندرت قربانی یا ستمگر خالص تولید می‌کند و همین پیچیدگی است که تحلیل‌های ساده‌انگارانه از قدرت و ستم را ناکافی می‌سازد (همان: ۲۸۷).

در مجموع، اینترسکشنالیتی راهی تحلیلی برای فهم جایگاه اجتماعی افراد در بستر سیستم‌های ستم متقاطع و چندلایه فراهم می‌کند. این رویکرد، به‌ویژه، بر این نکته تأکید دارد که نظام‌های تبعیض نژادی، طبقاتی، جنسیتی، مبتنی بر تمایلات جنسی، ملیتی و سنی، اجزای ساختاری سازمان‌های اجتماعی‌اند؛ سازمان‌هایی که تجربه زیسته زنان سیاه‌پوست را شکل داده‌اند و در عین حال، خود از دل همین تجربه‌ها بر ساخته شده‌اند (کالینز، ۲۰۰۰: ۲۹۹). از این منظر، اینترسکشنالیتی درک این واقعیت است که هویت‌های متداخل از جمله نژاد، قومیت، مذهب و طبقه به‌صورت تعیین‌کننده بر نحوه تجربه ستم و تبعیض اثر می‌گذارند.

پیشینه تحقیق:

تحقیقات متعددی در حوزه‌های گوناگون درباره‌ی مراکز خرید انجام شده است، اما در ایران، سهم پژوهش‌هایی که به‌طور مشخص به فروشندگان زن شاغل در این فضاها بپردازند، همچنان محدود است. بخش عمده‌ای از مطالعات موجود، مراکز خرید را بیش از آن‌که به‌عنوان میدان‌های کاری و زیست